

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Martyrs

جانبازان

فرستنده: کانون یاددهانی از شهدای مردم افغانستان

طالب قندهاری\*

۱۲ جون ۱۲

## یادی از زنده یاد استاد علی یاور بشریار

گرچه افتخار شهدای راه آزادی از هر گوشه میهن که باشد افتخار به تاریخ حماسه آفرین این میهن است. آرزومندم با یاد آوری از زندگینامه "علی یاور بشریار" این مبارز دلیر که تا آخرین لحظه زندگی از موضع ایډئولوژیک توده ئی خویش دفاع نمود، یاد وی را نیزگرامی بدارید، یادی که برای همیشه در نزد مردم ما گرامی خواهد ماند.

ولی دزخیمان باند خلق که از گذشته ها تشنه به خون این مبارز دلیر بودند در اولین روزهای کودتای هفت گاب[ثور] زندانی شد و با دیگر زندانیان کندهاری به جاودانگی پیوست خون سرخش لاله روئید و یادش گرامی باد.

"یاور بشریار" تحصیلات دوره لیسه را در لیسه احمد شاه بابا به درجه عالی ختم نمود که بعداً پوهنخی تعلیم و تربیه را باز هم با درجه عالی به پایان رسانیده و بعداز فراغت در "مؤسسه عالی تربیه معلم قندهار" به صفت استاد انجام وظیفه مینمود. او که پدرش را در طفولیت از دست داده بود تنها مادرش سرپرست و نان آور فامیل بود. این مادر قهرمان که به کار و آشپزی خانه ها فرزندانش را به ثمر رسانید از موضع این زندگی یاور به مبارزه برخاست تا ستم اقتصادی را از جامعه محو و به نابودی بکشاند.

"یاور" به جز همین مادر دیگر کدام تکیه گاه اقتصادی نداشت یاور بشریار هیچ گونه ملکیت شخصی نداشت او همیشه در همسایگی زندگی را سپری می کرد.

"یاور" در دوران فاکولته روانه زندان دهمزنگ شد و دلیرانه از مردم خویش دفاع نموده هیچ وقت به دشمن سر خم نکرده تسلیم آنها نشد. در مقابل دشمنان غرور عالی داشت ولی با مردم خویش شکسته نفس بود.

"یاور" آنقدر به معضله اقتصادی دچار بود که وقتی رفقاء برایش پیشنهاد سفر به یکی از کشورهای همسایه را نمودند ولی او توان مالی نداشت و از تنهایی و بی‌سرپرستی خانم و دو طفل خورد سال و مادر مریضش سخت احساس مسؤولیت می‌کرد، گفت: بهتر است باشم یادت گرامی باد.

یاد شاعر انقلابی زبان پشتو لعلی گرامی باد!  
لعلی هم از لیسۀ "احمد شاه بابا"ی قندهار فارغ و تحصیلات عالی اش را در پوهنخی ادبیات به پایان رسانید.

او از تبار تهی‌دستان قندهار بود و در یک فامیل بی‌بضاعت به دنیا آمده بود. آخرین دیداری که با او داشتم در زندان پلچرخ‌ی به سال ۱۳۵۸ بود.

او که به بدترین نحو و به شدت شکنجه شده بود و علایم شکنج هنوز بر جسمش دیده می‌شد هیچ شکوه نداشت و با آن که از شکنجه‌گاه وزارت داخله داستانهای زیادی داشت، ولی به هیچ صورت به دشمن تسلیم نشد و سرفرازانه از شکنجه‌گاه برآمد و سر خم نکرد که بعد از یک هفته در یکی از شبهای تاریک این مبارز و شاعر انقلابی را از باستیل پلچرخ‌ی روانۀ اعدام‌گاه کردند لعلی هم به جاودانگی پیوست روحش شاد و خاطره اش گرامی باد.

یاد ابراهیم و دیگر شهدای راه آزادی و عدالت گرامی باد!

طالب کندهاری

#### یادداشت:

\* - با آن که اسم "طالب کندهاری" یکی از اسامی مشهور بین شعراء و نویسندگان کشور می‌باشد و این را هم می‌دانیم که آن افغان شجاع در "قم" وفات نموده و در همانجا دفن هم می‌باشد، مگر اسم نویسنده این مقاله را که با همان نام امضاء نموده، تغییر ندادیم، چه از یک جانب ممکن است که شخص نویسنده هم طالب باشد و هم کندهاری بدون آن که "طالب کندهاری" معروف دهه های ۴۰ الی ۶۰ هجری باشد و در ثانی اگر فردی خواسته باشد ضمن یاددهانی از شهدای مردم، با انتخاب اسم مستعار، یکی از فرزندان آزاده افغان را نیز در اذهان زنده نگهدارد، امریست نیک و به جای.

اینک که صحبت از "طالب کندهاری" به میان آمد، بی‌جا نخواهد بود داستانی را که ویراستار این مقاله خود از زبان آن افغان آزاده شنیده است، باز گوید:

زنده یاد "طالب کندهاری" که با آمدن خلق و پرچم و بعداً تهاجم غارتگرانه روسها بر کشور، به مانند میلیونها افغان دیگر، آواره دیار غیر شده بود با آن که در کمال عسرت در "قم" زندگانی می‌نمود، مگر همیشه درب منزلش بر روی هموطنانش باز بوده، هرگاه هیچ چیز دیگری نمی‌توانست بر سر سفره اش آماده سازد، نان گرم و کاسه های دوغ را با پیشانی باز تقدیم مهمانان خویش می‌نمود.

از آن جایی که سن وی در همان زمان به بیش از ۷۰ سال می‌رسید و توان کار نداشت، هرگاه مهمان نمی‌داشت، سری به زیارت "معصومه" که از خانه اش زیاد فاصله نداشت، زده با افغان هائی که در آنجا می‌دید، درد وطن را باز می‌گفت. یکی از ممیزات بارز آن زنده یاد طرز لباس پوشیدن وی بود. چه خلاف عده ای از افغانها که با از روی اجبار و یا هم نوعی تقلید، لباس شان را به زودی با لباس مردم محل همسان می‌ساختند، زنده یاد "طالب" هیچ

گاهی تغییر لباس نداده با همان پیراهن و تنبان وطنی، با سری که موی زیادی نداشت و در مقابل اشعه خورشید از دور می درخشید، این طرف و آن طرف کشت و گذار نموده، هیچ هراسی از متلک گویی برخی از ایرانی ها نداشت.

در یکی از روزها که مثل همیشه به زیارت رفته و می خواست با پناه بردن در سایه یک دیوار، گرمی شهر قم را قابل تحمل نماید، و به گفته خودش در دنیای خودش غرق بود، به یک باره متوجه شد که دو تن از طلبه ها با بسیار گستاخی وی را مخاطب قرار داده و با تمسخر از وی پرسیدند:

« "افغانی، تو که زیر سایه نشسته ای، می خواهی و طنت را چه کسی نجات دهد، نکنی اینجا آمده ای و می خواهی ما این کار را انجام دهیم" در حالی که هنوز حرفهای اولی تمام نشده بود، دومی با همان لحن تمسخر آمیز و نیشدار افزود:

"معلومه دیگه، که میخوان ما برایشان اینکارو بکنیم، ورنه دلیلی ندارد که اینجا بیایند" و به دنبال این جمله مردو نفر با صدای بلند خندیدند. برای یک لحظه فکر کردم که با این احمق ها طرف نشوم و نقد با قرانت آیت "و اذا خاطبهم ..." -وقتی با جاهل طرف شدید به آنها سلام گفته بگذرید-، اکتفاء نمایم. اما راستش را بگویم همان یک لحظه فکر آن قدر برایم گران تمام شد که دانستم هرگاه به جواب آن دو فضول چیزی نگویم، تا آخر عمر عقده به دل خواهم ماند، لذا همه چیز را به گردن گرفته، در زمان دکتاتوروی "ملا تاریا" آن دو جوانک طلبه را مخاطب قرار داده، گفتم:

اولاً که من "افغانی" نیستم، بلکه "افغان" هستم. "افغانی" واحد پول کشور ماست. یعنی آن که اگر ما افغانها هم به مانند شما از سواد بی بهره می بودیم، بر همین اساس می توانستیم شما را "تومنی" صدا بزنیم نه "ایرانی". دوم شما مگر این ضرب المثل را نشنیده اید، که هرگاه کسی از تو در سن بزرگتر بود با وی بی ادبی نکن زیرا چه بسا پدیرت باشد؟ و اما سوم این که چرا به اینجا آمده ام، حق دارید پرسید، لطفاً جوابش را خوب با دقت بشنوید: وقتی در وطن ما خرس عظیم الجثه و مهیبی که تمام جهان از آن می ترسیدند، حمله آورد و ما به جنگ مقابل آن خرس آغاز نمودیم، مردمی که از اینجا به وطن بر می گشتند احوال آوردند، که در شهر همسایه ما که برخی از مردم آن نخوت فرعون را دارند، یک شغال حمله کرده و آنها سخت می کوشند، خود را از شر آن شغال خلاص نمایند. وقتی مردم این خبر را شنیدند، به من که پیره مردی هستم جا افتاده و مریض وظیفه دادند تا به اینجا بیایم و ببینم که این همسایه های متفرعن، چگونه خود را از شر شغال می رهانند تا آن تجربه را با خود برده، به عوض راندن شغال، خرس بد هیبت را نابود نمائیم.

هنوز حرفهایم به آخر نرسیده بودند که بین من و آن دو طلبه از خود راضی دعوا بالا گرفته، هر دو طرف به قصد کلایز شدن با هم از جا برخاستیم، خوشبختانه موقعیت من از آنها بهتر بود. زیرا به خاطر درد پا و سن پیشرفته همیشه یک عصا را که کمتر از تیاق گرگ کشی نبود، با خود حمل می نمودم. تا آنها آمدند که به خود بجنبند و در آن محل سنگ و یا چوبی برای زدن من بیابند، چنان چند تیاق محکم به دستها و پاهایشان زدم، که فغان شان به هفتم آسمان رسید.

خلاصه افراد کمیته آمدند و افغانی را که جرأت کرده بود دو ایرانی آن هم دو طلبه را بزند، با خود به کمیته بردند، تا به زعم خودشان حد اقل با پس گردنی "رد مرز" نمایند. مگر وقتی به کمیته داخل شدیم و چشم مسؤول کمیته به من و سن و سالم افتاد و بعد تر قضایا را همان طوری که بود برایش نقل نیز نمودم و زان گذشته متوجه شد که من هرچند افغان و پناهنده هستم مگر "طالب قندهاری" هستم و نه تنها بی کس نیستم بلکه از شاه و کدای افغان و یا

ایرانی من را می شناسند که یک عمر با "دعوا جلابی" - وکیل مدافع بود- پشت هر یزیدی را به خاک مالیده ام،  
عذر خواسته با ملامت کردن آن دو طلبه از آنها خواست تا از من معذرت بخواهند.»  
زنده یاد "طالب قندهاری" وقتی این داستان را که چه بسا صد ها افغان دیگر نیز از زبانش شنیده باشد، قصه می  
کرد، اساسی ترین نکته ای را که بر آن تأکید می ورزید، آمادگی در حراست از افتخارات کشور ما بود.  
اینک وقتی بعد از سپری شدن حدود ۳۰ سال از آن تاریخ، در پایان مقاله اسم "طالب قندهاری" را دیدیم ضمن آن  
که این را وظیفه خود دانستیم تا از "کانون یاددهانی از شهدای مردم افغانستان" سپاس پورتال را به خاطر ارسال  
مطلب بیان داریم، به این "طالب قندهاری" جدید نیز خوش آمدید گفته، از این که باعث شد تا ذکر خیری از یکی از  
فرزندان میهن صورت گیرد، امتنان پورتال و تیم ویراستاران آن را نیز به عرض برسانیم.

با عرض حرمت

اداره پورتال AA-AA